آیة الله العظمی مکارم شیرازی

# توطئه جدید

پاسخ به شبهات قرآنی

آیة الله العظمی مکارم شیرازی

پاسخ به شبهات قرآنی

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -
عنوان و نام پدیدآور : توطئه جدید : پاسخ به شبهات قرآنی /مکارم شیرازی.
مشخصات نشر : قم: انتشارات امام علی‌بن‌ابی‌طالب (ع)، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری : ۷۲ ص.؛ ۱۴؟۲۱ س‌م.
شابک : ۲۵۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
عنوان دیگر : پاسخ به شبهات قرآنی.
موضوع : قرآن -- تحریف
موضوع : DistortionQur'an*
موضوع : قرآن -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها
موضوع : Qur'an -- Apologetic works
موضوع : قرآن-- بررسی و شناخت
موضوع : Qur'an -- Surveys
رده بندی کنگره : BP۲/۸۹/م۷ت۹ ۱۳۹۵
رده بندی دیویی : ۱۵۹/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی : ۴۲۶۷۸۵۳

ناشر برتر
نوزدهمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران

# توطئهٔ جدید

مؤلف: **آیت الله العظمی مکارم شیرازی**
تیراژ: **۳۰۰۰ نسخه**
نوبت چاپ: **اوّل**
صفحه و قطع: **۷۲ صفحه / رقعی**
تاریخ انتشار: **۱۳۹۵**
چاپخانه: **سلیمانزاده**
ناشر: **انتشارات امام علی بن ابی‌طالب(ع)**
شابک: **۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۲۴۹-۳**

قم -ابتدای خیابان شهدا -کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵
تلفن : ۳۷۷۳۲۴۷۸ دورنگار: ۳۷۸۴۰۰۹۹
www.imamalipub.ir

قیمت: **۲۵۰۰ تومان**

## فهرست مطالب


توطئهٔ جدید! ..... ۷
ویژگی‌های کتاب مزبور ..... ۱۲
معرفی نویسنده ..... ۱۳
آیا همه‌چیز در قرآن است؟ ..... ۱۷
مبارزه‌طلبی قرآن ..... ۲۱
مطالب تکراری ..... ۲۵
مشکل محتوایی ..... ۳۱
محیط زدگی ..... ۳۵
بی‌نظمی ..... ۳۹
دقیق نبودن ..... ۴۳
علم از دیدگاه قرآن ..... ۴۷
ابهام فراوان! ..... ۵۳

منی، آب پست ..... ۵۷
خطاهای پنداری ..... ۶۱
آن‌ها که قدر قرآن را می‌دانند ..... ۶۸

بسمه تعالی

## حضور حضرت آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی (دامت برکاته)

## توطئهٔ جدید!

**سؤال**

اخیراً کتابی در برخی از سایت‌ها منتشر شده که به پندار ناشر یا ناشران آن، قرآن مجید را هدف گرفته و خواسته‌اند ایراداتی بر آن وارد کنند و اصرار دارند که با صرف هزینه‌های زیادی آن را همه‌جا منتشر کنند و نشان می‌دهد آن‌ها مأموریتی در این زمینه دارند.

تصوّر ما این است که جهان‌خواران که اسلام را مخالف منافع نامشروع خود در منطقه و در جهان می‌بینند، تصور کرده‌اند که اگر قرآن را هدف قرار دهند، به هدف خود می‌رسند، زیرا قرآن

مهم‌ترین سند مورد اتفاق همهٔ مسلمانان جهان است و حمله به آن، حمله به همهٔ مقدسات اسلام می‌باشد.

از حضرتعالی تقاضا داریم نظر شریف خود را در این زمینه بیان فرمایید.

جمعی از طلاب حوزهٔ علمیهٔ قم

اوّل رمضان المبارک ۱۴۳۶

۹۴/۳/۲۸

**پاسخ**

این کارِ تازه‌ای نیست، تکرار مطالبی است که قبلاً چند کشیش متعصب مسیحی از قرن ۱۷ به بعد نوشته‌اند و پاسخ آن را نیز علمای اسلام داده‌اند.

توضیح این‌که در قرن ۱۷ افرادی مانند «الکساندر راس» و «ماراکی» کشیش ایتالیایی و افراد دیگری، ترجمه‌هایی از قرآن را با دست‌کاری زیاد منتشر کردند و اعتقاد داشتند که بهترین راه مقابله با دشمن اصلی مسیحیت، یعنی اسلام، همین‌گونه ترجمه‌های تحریف‌شده است.

این ترجمه‌ها قرآن را بسیار به دیدهٔ تحقیر نگریسته‌اند و شخصیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را به بهانه‌های مختلف تخریب کرده‌اند، حتی بعضی افراد مانند «یوحنا الحوشبی» کتابی به نام مناقضات القرآن به زبان عربی نگاشته است.

از قرن ۱۸ به بعد، غالب کارها به‌صورت دانشگاهی ارائه می‌شد.

در این قرن، مسیحی متعصبی به نام «جرج سال» قرآن را به انگلیسی ترجمه کرد و در لندن در سال ۱۷۴۳ منتشر ساخت. انگیزهٔ او این بود که عامل رشد سریع اسلام را پیدا کرده و با استفاده از این‌گونه ترجمه‌های نادرست، نقاط ضعف زیادی برای قرآن ذکر کند.

او در یک خیال‌پردازی کودکانه می‌گفت: «می‌خواهم قرآن را از جایگاه باشکوهش سرنگون سازم!» و در مقدمهٔ کتابش تصریح می‌کند: «هدفم بی‌معنی نشان دادن قرآن است!».

و عجیب این‌که ترجمهٔ او تاکنون ۷۰ بار در ایتالیا و ۵۳ بار در ایالات متحده و یک بار در هند تجدید چاپ شده و در این ترجمه‌ها و حواشی آن چهرهٔ کاملاً مسخ‌شده و وارونه‌ای از قرآن نشان داده شده است.

بدیهی است که این‌گونه متعصبان خیال‌پرداز هرگز به هدف خود نرسیده‌اند و به قول بعضی از محققان: از کار خود نتیجهٔ معکوس گرفتند و اقبال به قرآن و ترجمه‌های صحیح آن روزبه‌روز بیشتر شده است.[۱]

---

۱. منابع خارجی این بحث را می‌توانید در مجلهٔ قرآن شناخت، سال ۵، شمارهٔ اول مطالعه کنید.

مرحوم علامهٔ بزرگوار، شیخ محمدجواد بلاغی، از علمای بزر و روشنفکر نجف بود که کتب تحقیقی فراوانی (بیش از ۶۰ عنوان کتاب) در علوم مختلف اسلامی از او به یادگار مانده است.

او در یکی از کتاب‌های خود به‌نام الهدی الی دین المصطفی، جلد اول، صفحهٔ ۲۴ می‌گوید: اخیراً کتابی به دستم رسید که مربوط به سنهٔ ۱۸۹۱ بود و عنوانش ترجمهٔ کتاب «جرج سال» انگلیسی به‌وسیلهٔ شخصی به نام «هاشم العربی» ساکن بلاد غرب بود و کتاب دیگری را نیز به نام الهدایة که کار گروه یا فردی از متعصبین مسیحی است دریافت داشتم، که در کتاب خود مطلقاً رعایت ادب و نزاکت را نکرده و تا توانسته‌اند توهین کرده‌اند.

سپس به پاسخ ایرادهای آن‌ها پرداخته است.

جالب توجه این‌که همین کتابی که شما به آن اشاره کرده‌اید و اخیراً در سایت‌ها به‌عنوان چیز تازه‌ای از سوی دشمنان اسلام منتشر شده و قرآن را هدف گرفته، در بسیاری از بحث‌هایش در پاورقی نوشته که از کتاب جرج سال انگلیسی که هاشم العربی آن را به عربی ترجمه کرده، گرفته شده است.

و ما اطمینان داریم که همهٔ آن تکرار مکرراتی است که مسیحیان متعصب از قرن ۱۷ به بعد منتشر کرده و با انواع تحریف‌ها

و توهین‌ها به‌اصطلاح خواسته‌اند قرآن را نقد کنند. بعید نیست که هاشم العربی نیز از مسیحیان عرب‌زبان باشد که برای فریب مسلمانان، خود را از آن‌ها قلمداد کرده است.

* * *

کوتاه‌سخن این‌که کتابی که اشاره کرده‌اید، چیز تازه‌ای نیست و برگرفته از همان کتاب‌هاست؛ به‌ویژه نوشتهٔ جرج سال و حواشی هاشم العربی.

به هر حال لازم می‌دانم اطلاعات قابل توجهی دربارهٔ این کتاب در اختیار شما و همهٔ علاقه‌مندان بگذارم.

## ویژگی‌های کتاب مزبور

۱. تقلید از دیگران و تکرار مکررات و غالباً نامیدن آن به نام خود و بیان ایرادهایی که طی ۴ قرن توسط متعصبان مسیحی یا عوامل دولت‌های استعماری نوشته شده و غالباً پاسخ داده شده است؛

۲. برداشت‌های توأم با اشتباهات فراوان؛

۳. تعصب شدید توأم با انواع بی‌ادبی‌ها و توهین‌های شرم‌آور؛

۴. نمایان بودن انگیزه‌های سیاسی در جای‌جای کتاب، به‌ویژه دربرابر نفوذ سیاسی جمهوری اسلامی در کل منطقه؛ وگرنه چه

دلیلی دارد که با صرف هزینهٔ فراوان کتابی را به‌صورت رایگان نشر دهند و دین واقعی را به مردم معرفی کنند، آن هم از سوی کسی که خودش اعتراف می‌کند در وجود خدا شک دارد! آیا چنین کسی می‌خواهد برای مردم دین معرفی کند؟!

برای این‌که مخاطبان عزیز آنچه را که تا این‌جا گفتیم باور کنند، ده نمونه از ایرادهای کتاب مذکور را از آغاز آن (بدون گزینش) و ده نمونه را نیز از اواخر آن (بدون گزینش) با پاسخ آن‌ها، در این بخش می‌آوریم تا روشن شود که این شبهه‌افکنی‌ها چه‌اندازه سست و بی‌پایه است.

## معرفی نویسنده

ابتدا لازم است نویسنده را از زبان خودش معرفی کنیم.

او در آغاز کتابش دربارهٔ خود چنین می‌نویسد:

**بدون توضیح ناچارم خود را تا حد امکان معرفی کنم تا خواننده بداند با چه کسی طرف است؟ من یک محققم؛ در همان مدارس دینی‌ای که علمای بزرگ اسلامی از آن برآمده‌اند، سال‌ها درس خوانده‌ام. مطالعاتم را ده‌ها سال و تا آن‌جا ادامه دادم که در اکثر علوم اسلامی، مانند تفسیر و حدیث و تاریخ اسلام و فقه و فلسفه صاحب‌نظر**

**شدم و مدتی طولانی مدرس بعضی علوم اسلامی بوده‌ام.**

سپس تصریح می‌کند که در ابتدا اعتقاد قوی به اسلام داشته و به‌تدریج ایراداتی در قرآن یافته، و در حقانیت آن گرفتار شک شده و در پایان می‌گوید:

**(سرانجام) من کافر شدم، تمام عیار و عشق چند ده ساله‌ام را در پای عقلم قربانی کردم. درنهایت خواهش می‌کنم کتاب را بی‌طرفانه، یعنی بدون عشق و تصرف و با تأمل بخوانید.**

ولی در توضیحاتی که خواهیم داد روشن می‌شود که به‌یقین آنچه در این‌جا نوشته خلاف واقع، و دروغ است. او از ساده‌ترین مسائل تفسیری و ساده‌ترین مسائل ادبیات عرب که جزء دروس ابتدایی حوزه‌هاست بیگانه است؛ نه محقق است، نه مفسر و نه متأسفانه عالم. به قول معروف: چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است؟

از شواهد خلاف‌گویی او این است که از خواننده تقاضا می‌کند با بی‌طرفی کتاب را مطالعه کند در حالی که در هیچ صفحه‌ای نیست که توهین به پیغمبر اکرم ﷺ و قرآن نکند و الفاظ زشت به کار نبرد و تا آن‌جا که امکان دارد به تحقیر و زشت‌گویی نپردازد. و شاید در

کمتر نوشته‌ای این‌همه توهین و هتاکی دیده باشید، آیا این است معنای بی‌طرفی؟!

و همان‌گونه که قبلاً اشاره شد او در «مقدمهٔ ضروری» چهرهٔ واقعی خود را نشان داده و می‌گوید:

**عقل ما حکم می‌کند که ادیان مختلف را با دقت عقلی وعلمی مورد بررسی علمی قرار دهیم و اگر دینی را مورد صحت یافتیم از آن تبعیت کنیم و همچنین اگر خدایی در این جهان باشد! و بخواهد ما را هدایت کند از بندگانش همین انتظار را دارد.**

این یک تناقض آشکار است! اگر او به‌دنبال تحقیق دربارهٔ ادیان است باید اول مسائل مربوط به خداشناسی را بررسی کند، اگر وجود خدا برای او ثابت شد، آن‌گاه به تحقیق دربارهٔ ادیان بپردازد، ولی اگر شک و تردید دربارهٔ وجود خدا در دل او راه یافت، تحقیق دربارهٔ ادیان چه معنایی دارد؟

او در این مقدمه چهرهٔ واقعی خود را نشان داده است، چراکه به وجود خدا ایمان نیاورده و با این حال در فکر یافتن پیغمبران واقعی خداست!

البته این احتمال وجود دارد که او یک کشیش متعصب فارسی‌زبان باشد که در دیار غرب زندگی می‌کند و گروه‌های معاند اسلام از وجود او بهره‌برداری کرده‌اند.

او به شهادت تعبیرات زشت و توهین‌های کثیفش در جای‌جای کتاب خود، تنها در فکر تحقیر اسلام و قرآن و پیغمبر اکرمﷺ است، نه در فکر تحقیق از منظر حق، و آرزویی را که قرن‌ها پیشوایان او به‌دنبال آن بوده‌اند و به آن نرسیده‌اند، یعنی روی گردانیدن مردم از اسلام، در سر می‌پروراند، در حالی که اسلام و قرآن برخلاف تصور این‌گونه افراد و افکار، در جهان در حال پیشروی است.

* * *

اکنون به‌سراغ ایرادات ده‌گانهٔ او که در آغاز کتاب آورده می‌رویم و از مطالب آغازین او شروع می‌کنیم.

# ۱

او در نخستین ایراد خود که به‌اصطلاح، ایراد مهمش به قـرآن مجید است، می‌گوید:

**قرآن در آیات متعددی گفته است که همه‌چیز در قـرآن می‌باشد. در آیهٔ ۱۱۱ سورهٔ یوسف آمده است: ﴿مَا كَانَ حَدِيثاً يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُـلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾؛ «قرآن سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد، بلکه تصدیق آن چـیزی است که قبل از آن است و تفصیل هر چیزی است و برای مردمی که ایمان می‌آورند رهنمود و رحمتی است».**

**و در آیهٔ ۸۹ سورهٔ نحل آمده است: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِّكُـلِّ شَـيْءٍ وَهُـدًى وَرَحْـمَةً وَبُشْـرَىٰ لِـلْمُسْلِمِينَ﴾؛ «و ایـن کـتاب را کـه بـیانگر هـر چـیزی است وبـرای**

**مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است بر تو نازل کردیم».**

سپس می‌افزاید:

**بدیهی است که همه‌چیز در هزاران کتاب هم نمی‌گنجد چه رسد در یک کتاب و اگر منظور این است که قرآن همه‌چیز برای هدایت بشر دارد، آن هم درست نیست، زیرا مثلاً قرآن هیچ استدلال معتبری بر وجود خدا و وحی ندارد!!**

* * *

پیغمبر اسلام ﷺ حتی به عقیدهٔ دشمنانش یک فرد حکیم و هوشیار بود. آیا هیچ فرد عاقلی می‌گوید که در قرآن تمام علوم ریاضی و هندسی و هیئت و زمین‌شناسی و... وجود دارد؟ از جدول ضرب فیثاغورث گرفته تا انعکاس نور در آینه‌های محدب و مقعر و اسامی صور فلکی در هیئت و فاصلهٔ کرات منظومهٔ شمسی با یکدیگر و معادلات دو مجهولی و چند مجهولی در علم جبر و طرز کشت انواع درختان میوه و... در قرآن است؛ آیا هیچ فرد عاقلی امکان دارد چنین سخنی بگوید؟

خوب بود این مدعیِ آگاهی بر علم تفسیر، حداقل مطالعه‌ای در سایر آیات قرآن می‌کرد! قرآن بارها خود را معرفی کرده، می‌گوید: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾؛ «این قرآن هدایت می‌کند انسان‌ها را به‌سوی مکتبی که راست‌تر و صحیح‌تر است».[۱]

در جای دیگر می‌گوید: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾؛ «از طرف خدا، نور و کتاب روشنگری به سوی شما آمد * خداوند به برکت آن، کسانی را که از رضای او پیروی کنند، به راهای سلامت و امنیت هدایت می‌کند؛ و به فرمانش آنان را از ظلمت‌ها خارج ساخته به سوی نور می‌برد».[۲]

در این آیات و در آیات دیگر قرآن با صراحت آمده که هدف قرآن، هدایت مردم به‌سوی راه راست و خارج کردن از ظلمات جهل و بی‌ایمانی و شرک و ظلم و بیدادگری، به‌سوی نور و ایمان و علم و عدالت است. منظور از «همه‌چیز»، تمام چیزهایی است که برای این هدف مؤثر است، نه همه‌چیز به‌معنای حتی بیان آفات گندم و جو و حبوبات و میوه‌ها!

اضافه بر این، هنگامی که انسان با دیدهٔ تخریب نگاه می‌کند

---

۱. اسراء، آیهٔ ۹.
۲. مائده، آیات ۱۵ و ۱۶.

مسائل واضح نیز برای او پوشیده می‌شود. اگر یک نگاه ساده به قرآن کرده بود مشاهده می‌کرد که قرآن ۲۰ دلیل محکم برای خداشناسی به‌صورت گسترده آورده و در آیات زیادی شرح داده و ۶ دلیل معتبر دربارهٔ اثبات معاد با استفاده از منطق‌های مختلف ذکر کرده است. چطور می‌شود انسان همهٔ این‌ها را نادیده بگیرد و بگوید هیچ دلیلی در قرآن بر این‌ها نیست؟![1]

* * *

۱. برای توضیح بیشتر در زمینهٔ دلایل خداشناسی و معاد در قرآن، به کتاب ما «پیام قرآن» مراجعه فرمایید.

# ۲

او در ایراد دیگری می‌گوید:

**همچنین قرآن از مردم دعوت می‌کند که شبیه آن را بیاورند، ابتدا از مخالفان می‌خواهد که ده سوره شبیه قرآن بیاورند، بعد تقاضای خود را کاهش می‌دهد و به یک سوره بسنده می‌کند: ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾؛ «یا می‌گویند: این قرآن را به دروغ ساخته است. بگو: اگر راست می‌گویید ده سوره مانند آن بیاورید و غیر از خدا هرکه را می‌توانید فراخوانید...».[1] این مبارزه‌طلبی قرآن یک مغالطه (با نهایت معذرت) است چون نوشتهٔ هرکس، مثل خودش منحصربه‌فرد است!...**

---

۱. یونس، آیهٔ ۳۸.

سپس می‌گوید:

**البته می‌توان این مبارزه‌طلبی قرآن را به روش صحیحی تغییر داد و گفت: درست است که نوشته‌های هرکس منحصربه‌فرد است اما از نظر شأن و عظمت و خلاقیت با هم قابل مقایسه نیست.**

بعد اضافه می‌کند:

**نوشته‌هایی به زیبایی قرآن در جهان حاضر وجود دارد، ازجمله شعر حافظ! در قلهٔ ادبیات جهان است.**

سپس با توهین‌های زشتی می‌گوید:

**نوشته‌هایی مثل مثنوی مولانا از قرآن برتر است.**

* * *

راستی چه مضحک است مقایسه کردن اشعار حافظ و مثنوی با قرآن! آن‌ها چه ربطی به آیات قرآن دارند؟ قرآن باصراحت می‌گوید: مانند یک سوره از قرآن. یعنی کلام عربی فصیح در حدّ فصاحت و بلاغت قرآن و محتوای عالی الهی آن.

گفتار او درست به این می‌مانَد که کسی بگوید: عطری دارم که کسی نمی‌تواند مانند آن را بیاورد، و کسی درمقابل او بگوید: من

انگوری بهتر از آن می‌آورم! این دو چه ارتباطی باهم دارند؟! آیا او واقعاً متوجه نیست چه می‌گوید؟ یا این‌که متوجه است و می‌خواهد فریب دهد؟

بعضی از شعرای توانای بعد از حافظ، اشعاری همانند او آورده‌اند، هرچند او درمجموع پیش‌کسوت است.

می‌دانیم که قرن‌هاست دشمنان اسلام کوشیده‌اند چیزی مانند قرآن یا بخشی از قرآن بیاورند و موفق نشده‌اند، با این‌که می‌توانستند از ادبای عرب‌زبان مسیحی و غیر مسیحی کمک بگیرند و تحدی قرآن را خاموش کنند.

جنگ‌های صلیبی دویست سال طول کشید و اروپایی‌ها آن‌همه هزینه برای آن پرداختند و قربانی دادند تا دعوت اسلام را خاموش کنند. خوب بود اگر می‌توانستند، به‌جای این‌ها چیزی همانند قرآن بیاورند تا حداقل در بخش فرهنگی و غیر نظامی جواب دندان‌شکنی داشته باشند، ولی نتوانستند و همان‌گونه که قرآن می‌گوید، هرگز نمی‌توانند ﴿وَلَنْ تَفْعَلُوا﴾[1].

البته کسی که در مقام مخالفت با چیزی برمی‌آید بعید نیست گرفتار این‌گونه استدلالات ناموزون شود.

* * *

۱. بقره، آیهٔ ۲۴.

# ۳

او در ادعای توخالی دیگری می‌گوید:

**قرآن شاید تکراری‌ترین کتاب موجود (در جهان) باشد. اگر کسی یک سورهٔ بزرگ قرآن، مثل بقره را بخواند با خواندن بقیهٔ قرآن چیز زیادی به وی اضافه نمی‌شود.**

سپس می‌افزاید:

**مثال‌هایی از تکرار مطالب در قرآن: اسم موسی ۱۳۶ بار در قرآن تکرار شده و داستان موسی به‌صورت کوتاه و بلند در ۳۴ سورهٔ قرآن تکرار شده است.**

* * *

متأسفانه این فرد هرچه به قلمش آمده، بدون حساب‌وکتاب

نوشته است، بی‌آن‌که احتمال دهد روزی زیر ذره‌بین نقد قرار می‌گیرد.

۱. اگر مروری بر قرآن داشت ادعا نمی‌کرد که هرکس سورهٔ بقره را بخواند نیازی به بقیهٔ قرآن ندارد. در تمام سوره‌های قرآن مطالبی است که در سورهٔ بقره نیامده است. در سورهٔ آل‌عمران، که بعد از آن است، مسائل زیادی است که در بقره نیست:

۱. مطالب مربوط به حضرت عیسی و مریم علیهما السلام

۲. معجزات عیسی علیه السلام

۳. داستان حواریون

۴. داستان مباهله با مسیحیان نجران

۵. گفتگوهای مختلف با اهل کتاب

۶. احکام امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر

۷. داستان جنگ بدر با تمام شاخ و بر هایش

۸. داستان جنگ احد و مسائل مربوط به آن

۹. مقام و موقعیت شهدای راه حق

و مطالب فراوان دیگری از این قبیل که در سورهٔ آل‌عمران آمده و در سورهٔ بقره نیامده است.

در سورهٔ نساء:

۱. احکام مربوط به یتیمان

۲. تعدد زوجات و احکام آن
۳. مسائل مشروح مربوط به ارث و سهام وارثین
۴. مسائل مربوط به محرمات ازدواج و طوایف چهارده‌گانهٔ آن
۵. احکام مربوط به تیمم
۶. تخلفات اهل کتاب
۷. لزوم حفظ امانات
۸. لزوم قبول داوری پیغمبر صلی الله علیه و آله
۹. احکام مربوط به دیه و کفارهٔ قتل عمد
۱۰. مسائل مربوط به لزوم مهاجرت
۱۱. احکام مربوط به نماز خوف در میدان جنگ
۱۲. راه‌های نفوذ شیطان در انسان
۱۳. مسألهٔ عدم قتل مسیح علیه السلام و سرانجام کار او
۱۴. احکام مربوط به بطلان اعتقاد به تثلیث

خلاصه هرکدام از سوره‌ها را نگاه کنیم مملوّ از مطالبی است که در سورهٔ بقره نیامده است. بگذریم از سورهٔ یوسف، و مسائل مربوط به جنگ احزاب که در سورهٔ احزاب آمده و حکم همسران پیغمبر صلی الله علیه و آله و مسائل اخلاقی که در سورهٔ لقمان بیان شده و مسائل و احکام دیگری که در سور مختلف قرآن است و هیچ‌کدام از آن‌ها در سورهٔ بقره نیست.

چطور ممکن است کسی یک بار آیات قرآن را مرور کرده باشد و چنین سخن بی‌پایه و مایه‌ای بیان کند و بگوید: هرچه در سوره‌های دیگر است تکرار چیزی است که در سورهٔ بقره آمده است؟!

۲. آیا اگر اسم موسی علیه‌السلام ۱۳۶ بار در قرآن تکرار شده باشد این دلیل بر تکرار قرآن است؟ اگر فی‌المثل کتابی دربارهٔ «امیرکبیر» نوشته شود و از بدو تولد تا پایان کارش را شرح دهد و ۵۰۰ بار نام امیرکبیر به تناسب مراحل مختلف زندگی‌اش در آن آمده باشد، آن را تکرار مطالب می‌توان نامید؟!

یا اگر کتابی دربارهٔ «جنین‌شناسی» و بیان مراحل جنین و دوران‌های مختلف آن نوشته شده باشد و کلمهٔ جنین هزار بار به تناسب موارد مختلف تکرار شده باشد، مطلب این کتاب تکرار مکررات است؟!

این نویسنده مخاطب خود را چگونه انسانی فرض کرده است؟ فقط کسی تسلیم حرف او می‌شود که هیچ خبری از قرآن ندارد و چیزی نمی‌فهمد.

۳. زندگی بعضی از انبیا مانند حضرت موسی علیه‌السلام مراحل مختلفی داشته و قرآن چنین تقسیم کرده است: دوران طفولیت، دوران زندگی نزد شعیب پیغمبر علیه‌السلام، دوران مبارزه با فرعون

و ساحران، دوران بعد از آن مربوط به گوسالهٔ سامری، و دوران فتح بیت‌المقدس. قرآن این دوران‌ها را تجزیه کرده و هرکدام را در سوره‌ای بیان فرموده، آیا اسم این را تکرار می‌توان گذاشت؟

در اوایل سورهٔ بقره ۱۴ حادثهٔ مربوط به زندگی بنی‌اسرائیل ذکر شده که با کلمهٔ «وإذ» (به یاد بیاور) شروع می‌شود. این ۱۴ حادثه هیچ ارتباطی باهم ندارند جز این‌که مربوط به بنی‌اسرائیل هستند. آیا نام آن را می‌توان تکرار گذاشت؟

۴. فرض کنیم تکرار باشد، فصاحت و بلاغت گاه ایجاب می‌کند چیزی را تکرار کنند، آن‌هم در طول ۲۳ سال.

آیا ما شعارهای انقلاب را مرتب تکرار نمی‌کنیم؟ آیا همهٔ کشورها سرود ملی خود را در هر مجلسی تکرار نمی‌کنند؟ آیا هر زمان سوار هواپیما می‌شوید یک سلسله دستورات ایمنی را تکرار نمی‌کنند؟

تکرار اگر دارای هدفی باشد مشکلی ایجاد نمی‌کند.

* * *

# ۴

او در ایراد بسیار سطحی دیگری می‌گوید:

**قرآن مشکل محتوایی دارد، برای مثال:**

**وقتی از محمد پرسیده می‌شود که چرا ماه شکل‌های متنوع دارد؟ او در قرآن می‌گوید: برای این‌که شما عدد سنین (سال‌ها) و حساب را داشته باشید (و پاسخ اصلی این سؤال را نمی‌گوید در حالی که امروز از هرکس سؤال کنید جواب آن را می‌داند: چون قسمت‌های مختلفی از ماه به‌سوی خورشید است).**

او در این‌جا باز هتاکی را به اوج رسانده و هر سخن زشتی بر سر قلمش آمده دربارهٔ آن بزرگ مرد عالم بشریت نوشته است.

اوّلاً: توضیحی که او دربارۀ تغییر شکل ماه (بدر تـمام، تـربیع و هلال) داده بسیار ناقص است، یعنی خودش پاسخ این سؤال را به‌درستی نمی‌دانسته است.

توضیح این‌که می‌دانیم ماه به دور زمین در یک ماه تمام گردش دارد و در این سیر خود گاه زمین تقریباً در وسـط و مـاه در یک طرف و خورشید در طرف مقابل قرار می‌گیرد؛ در این‌جا بدر تمام است، یعنی تمام قسمت روشن ماه به‌سوی ماست. گاهی اوقات ماه با خورشید زاویۀ ۹۰درجه دارد، یعنی نیمی از روشـنایی مـاه دیده می‌شود؛ ولی گاه زمین در یک طرف و ماه تقریباً در وسـط و خورشید در طرف مقابل قرار دارد؛ در این صورت محاق است، زیرا تمام قسمت روشن ماه رو به خورشید و تمام قسمت تاریکش رو به ماست.

از این که بگذریم، چه کسی گفته سؤال مردم از پیامبر اسلامﷺ این بوده که چرا کرۀ ماه برخلاف سایر اجرام آسمانی هر شب تغییر شکل می‌دهد؟ قرآن می‌گوید: ﴿**يَسْأَلُونَكَ عَنْ الْأَهِلَّةِ**﴾؛ «از تو دربارۀ هلال‌های ماه سؤال می‌کنند». بعید نیست سؤال آن‌ها این بوده که فایده و فلسفۀ تغییر شکل ماه چیست؟

حضرت در جواب فرمود: فایده‌اش این است که یک تقویم آسمانی برای شما درست کرده که روزهای ماه را تعیین می‌کند و این جوابی است بسیار کامل برای سؤالی که دربارهٔ فلسفه و فایدهٔ تغییر ماه داشته‌اند.

ثانیاً: چگونه می‌توان گفت آن‌ها از علت تغییر شکل ماه سؤال کردند، در حالی که آن‌ها در آن زمان، نه گردش ماه را به دور زمین در طول یک ماه می‌دانستند و نه تغییر جهت آن را با خورشید و زمین و زاویه‌های مختلفی که این سه با یکدیگر درست می‌کنند. آن‌ها از این امور کاملاً ناآگاه بودند و تصدیق می‌کنید که تفهیم این مسائل نیز برای آن‌ها در آن زمان بسیار مشکل بوده است؛ در این صورت پیغمبر اکرم ﷺ «علت محدثه» را رها کرده و به «علت غایی» پرداخته، یعنی از فلسفهٔ این تغییر سخن گفته، نه از علت آن. این مقتضای فصاحت و بلاغت است که گوینده وضع مخاطب را در نظر بگیرد و مطابق فکر و درک و مصالح او پاسخ گوید.

* * *

# ۵

او در یک مغالطهٔ دیگر می‌گوید:

**محمد تحت تأثیر شدید محیطش محور اصلی قرآن را مبارزه با بت‌پرستی قرار داده است غافل از این‌که این همه بحث از بت‌پرستی به درد نقاط دیگر جهان و یا آیندهٔ بشریت نمی‌خورد....**

**مثال دیگر، کشتی‌های بادبانی است که در زمان محمد رایج بوده و بارها در قرآن به نقش باد در به پیش بردن کشتی اشاره شده و آن را خواست خدا دانسته است، مانند: ﴿هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ﴾؛ «او کسی است که شما را در خشکی و در دریا می‌گرداند تا وقتی که در کشتی باشید و با بادی خوش آن‌ها را به پیش می‌راند».[1]**

---

۱. یونس، آیهٔ ۲۲.

**اوّلاً:** اگر در محیطی یک بیماری خطرناک رواج داشته باشد وطبیب قسمت مهمی از وقت خود را به درمان آن بپردازد کار خلافی انجام داده است؟ آیا باید به آن طبیب گفت: در نقاط دیگر دنیا این بیماری نیست، چرا زیاد به آن اهمیت می‌دهی؟ طرز تفکر را ملاحظه کنید چقدر سست است!

**ثانیاً:** بت‌پرستی در دنیای امروز هم رواج فراوان دارد. سری به هندوستان و کشورهای شرق آسیا و چین بزنید تا بدانید همه‌چیز مورد پرستش واقع می‌شود، حتی... .

صورت‌های دیگر بت‌پرستی نیز حتی در غرب وجود دارد.

**ثالثاً:** قرآن علاوه بر مبارزه با بت‌پرستی، برنامهٔ وسیعی برای دعوت سایر پیروان ادیان به‌سوی اسلام که آیینی بسیار کامل‌تر و مترقی است، دارد. کاش این بهانه‌گیر که خود را مفسر عالی‌مقامی می‌داند حداقل یک دوره قرآن را با دقت روخوانی می‌کرد تا بداند مبارزهٔ قرآن تنها با بت‌پرستی نبوده است وگفتگوهای منطقی فراوان با پیروان سایر ادیان دارد.

**رابعاً:** آیا پیامبرﷺ وقتی نعمت‌های الهی را می‌شمرد و از تأثیر بادهای منظم بر حرکت کشتی‌ها سخن می‌گوید که از نعمت‌های

بزر پروردگار در آن زمان بوده، آیا لازم است دربارهٔ کشتی‌های موتوری که هزار سال بعد ابداع و اختراع شد نیز سخن بـه مـیان آورد و بگوید: از نعمت‌های خدا ایـن است کـه هـزار سـال بـعد کشتی‌هایی اختراع می‌شود که با نیروی برق و بخار، سینهٔ امواج را می‌شکافند و حرکت می‌کنند؟ یا باید سخنی بگوید که مورد نـیاز مردم آن زمان بوده است؟

از طرفی می‌دانیم که در بعضی از آیات اشارهٔ کوتاه و پرمعنایی به وسایل نقلیهٔ آینده نیز شده است.

* * *

# ۶

این ایرادکننده، یا به تعبیر دیگر، بهانه‌گیر، به عدم نظم در میان آیات قرآن اشاره می‌کند، می‌گوید:

**مطالب قرآن به‌صورت تکه‌تکه و غیر مرتبط پشت سر هم قرار گرفته... چینش مطالب نه براساس موضوع و نه براساس تاریخ نزول است.**

* * *

این محقق عالی‌مقام و صاحب‌نظر در تفسیر و علوم اسلامی و تاریخ اسلام! متأسفانه حتی یک بار هم تاریخ زندگی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و کیفیت نزول آیات قرآن را مرور نکرده تا با یک نکتهٔ بسیار واضح آشنا شود و آن این‌که قرآن یک کتاب

کلاسیک نیست که موضوعاتی را در نظر گرفته باشد و آن را در ابواب و فصول مختلف نگاشته و سپس یک فهرست به آن اضافه کرده باشد.

قرآن کتابی است که طی ۲۳ سال براساس نیازهای گوناگون در زمان‌های مختلف نازل شده است.

مثلاً یک روز حادثهٔ جنگ بدر و روز دیگر جنگ احد و زمانی دیگر جنگ احزاب است، هرکدام از این‌ها را در آیات مربوط به خود بیان فرموده است.

یک روز مردم از مسائل مربوط به نکاح و طلاق سؤال می‌کردند، روز دیگر از مسائل مربوط به رباخواری، و روز دیگری از صلح و جنگ، و جواب‌های مناسب به هرکدام داده می‌شد.

بنابراین قرآن مجموعهٔ مسائلی است که در حوادث مختلف و در پاسخ به سؤال‌ها و نیازهای گوناگون نازل شده است و کاتبان وحی آن‌ها را جمع‌آوری کرده و پشت سر هم قرار داده‌اند، بی‌آن‌که تاریخ نزول نوشته شود و چه بسا میان نزول آیاتی دربارهٔ موضوعی و آیات دیگر دربارهٔ موضوع دیگر هفته‌ها فاصله شده باشد.

یک مثال ساده و از بعضی جهات، شبیه این بحث مطرح می‌کنم:

فرض کنید دولتی سر کار آمد. در طی چندین سال عمر خود بخش‌نامه‌های مختلفی دربارهٔ مسائل مختلف مربوط به

وزارت‌خانه‌ها صادر کرده است. در یکی بحث از مسائل اقتصادی است، در دیگری بحث از سلامت، در یکی دیگر بحث از سیاست خارجی، و در دیگری بحث از آموزش و پرورش است. حال اگر همهٔ این بخش‌نامه‌ها را جمع کنند و به‌صورت کتابی درآورند وکسی ایراد کند که چرا کتابی است دارای مسائل مختلف غیر مرتبط؟ آیا به چنین کسی نمی‌خندند؟

یا این‌که فرض کنید شخص بزرگی خاطرات عمر خود را روزبه‌روز جمع‌آوری کرده و به‌صورت کتابی درآورده است. آیا باید انتظار داشته باشیم همهٔ مطالب او باهم مرتبط باشد؟

راستی! چگونه این مسألهٔ روشن بر این ایرادکننده مخفی مانده و تصور کرده است که قرآن به‌صورت یک‌جا و مانند یک کتاب کلاسیک از سوی خداوند نازل شده است؟

* * *

# ۷

او در هنرآفرینی دیگری، مطلبی را با عنوان: دقیق نبودن قرآن، مطرح کرده که با انواع اهانت‌ها همراه است، می‌گوید:

**مثلاً مطلبی را در آیه‌ای به‌طور کلی گفته و چند سال بعد متوجه شده است که کلیت آیهٔ قبل نادرست بوده، بنابراین در آیهٔ دیگری آن را تخصیص زده است. در بسیاری موارد هم بی‌دقتی‌ها اصلاح نشده، برای مثال: گفته است: ﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً﴾؛ «قطعاً به‌دنبال هر سختی آسانی وجود دارد» این جمله به‌صورت کلی در تمام موارد صادق نیست.**

* * *

او باز متأسفانه بـراثـر مـحدود بـودن اطـلاعات، از یک مسألهٔ اساسی غافل شده است، همان چیزی که در تمام دنیا معمول است: قوانینی را به‌صورت کلی می‌نویسند و تصویب می‌کنند، بعد به‌دلیل شرایطی که پیش می‌آید و با موضوعات جدیدی روبه‌رو می‌شوند، تبصره‌ها و استثنائاتی برای آن قائل می‌گردند. حکم کلی گذشته در زمان خود صحیح بوده و تبصره و استثنا نـیز در زمـان خـود لازم است.

در قرآن احکامی نازل شده، مانند حکم روزه؛ می‌فرماید: ﴿**يَـا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ**﴾؛ «ای افرادی که ایمان آورده‌اید! روزه بر شما مقرر شـده، همان‌گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند مقرر شد؛ تا پرهیزکار شوید».[1]

سپس در همان زمان یا مدتی بعد استثنائاتی لازم بوده، که به آن زده شده است، بنابراین در آیهٔ بعد از آن می‌فرماید: ﴿**فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ**﴾ کسی که بیمار یا مسافر باشد روزه نمی‌گیرد و آن را در زمان دیگری قضا می‌کند. آن قانون کلی

۱. بقره، آیهٔ ۲۸۳.

و این استثنا، همه حساب‌شده است. چه مشکلی دارد؟ آیا این، دقیق نبودن است یا نهایت دقت؟

یا این‌که نماز جماعت به‌طور کلی تشریع شده است، بعد برای شرایط جنگی، استثنائی به نام نماز خوف را بیان کرده است.

در مسألهٔ مشروبات الکلی، به‌علت آلودگی زیاد جامعهٔ جاهلی، آن را در سه مرحله تحریم کرده است: تحریم ملایم، تحریم متوسط و تحریم شدید، تا از نظر اجرایی کاملاً قابل قبول باشد.

این‌ها همه عین دقت و فصاحت و بلاغت و همه‌جانبه‌نگری است، این از یک‌سو.

از سوی دیگر یک سلسله احکام کلی داریم که به آن‌ها «احکام غالبی» گفته می‌شود، منظور از احکام غالبی این است که در اکثر موارد ثابت است هرچند موارد کمی، از آن خارج است.

در کلمات شعرا و فصحا نیز احکام غالبی، فراوان دیده می‌شود. مثلاً شاعر می‌گوید: «مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد».

ممکن است گاه کسی کار کند و به مزد خود هم نرسد، آیا آن جمله غلط بوده است؟ نه. منظور این است که در غالب موارد، مزد، دربرابر کار داده می‌شود.

شاعر دیگری می‌گوید: «در نومیدی بسی امید است». یا می‌گوید: «از مکافات عمل غافل مشو».

این‌ها احکام غالبی است، ممکن است در بعضی نومیدی‌ها امیدی نباشد یا بعضی‌ها مکافات عملشان را در دنیا نبینند، ولی این حکم در غالب افراد صادق است.

یا این‌که می‌گویند: «خواستن توانستن است». آیا همه‌جا همین‌طور است یا غالباً این‌چنین است؟ گاه انسان چیزی را می‌خواهد، ولی نمی‌تواند به آن برسد.

آیهٔ شریفهٔ ﴿**إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً**﴾ نیز همین‌گونه است. غالباً با سختی‌ها آسانی‌هایی است، هرچند ممکن است در بعضی از موارد نباشد.

ملاحظه می‌کنید! مسائل ساده‌ای را که همهٔ مردم به آن توجه دارند این آقای محقق متخصص در مسائل اسلامی، برای خودش تبدیل به مسألهٔ پیچیده‌ای کرده و گرفتار اشتباه شده است.

* * *

# ۸

او در بهانه‌جویی دیگری می‌گوید: قرآن اهمیت زیادی به علم داده است.

**آیا منظور از علم ارزشمند در اسلام همهٔ علوم است؟ خیر. منظور از این‌همه تأکید بر علم، علم دین است و تعقل و تفکرِ مورد نظر اسلام، تعقل و تفکر در دین است....**

**در حالی که علوم تجربی معتبرترین دانش‌های بشری هستند و دقت و صحت علوم دیگر بستگی به میزان هماهنگی آن‌ها با دانش تجربی است. علم تجربی باورهای خرافی بشر را آشکار کرده و امکان نقد ادیان را برای ما فراهم کرد، یعنی حتی برای تشخیص این‌که کسی که ادعای پیامبری کرده درست گفته یا نه، علم**

**تجربی بهترین معیار است... با توجه به این اهمیت فوق‌العادهٔ علم تجربی، عدم شناخت قرآن نسبت به علوم تجربی یکی از ایرادات است.**

البته چندین اهانت پی‌درپی در این‌جا کرده که ذکر آن موجب شرمساری است.

* * *

راستی! چه دلیلی دارد که در تعبیرات خود پی‌درپی به ساحت قدس پیغمبر اکرمﷺ و قرآن مجید که مورد احترام یک میلیارد و چهارصد میلیون نفر از مردم جهان است و حتی بسیاری از بیگانگان که مسلمان نیستند به او احترام می‌گذارند، توهین‌های زشت می‌کند؟ جز این است که چون منطق معتبری ندارد گمان می‌کند از طریق این اهانت‌ها می‌تواند در مخاطب خود نفوذ کند و آن‌ها را به قرآن مجید بدبین سازد؟ در حالی که نتیجه کاملاً معکوس است، مردم سخنان هتاکان را نمی‌پذیرند.

به هر حال، یکی از شاهکارهای قرآن مجید ـ برخلاف پندار این گوینده ـ گره زدن مسائل مربوط به خداشناسی و معاد به علوم تجربی و آیات آفاقی و انفسی است.

قرآن مجید در یک‌جا می‌فرماید: ﴿**إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِمَا یَنفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنزَلَ اللهُ مِنْ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْیَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِیهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِیفِ الرِّیَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَیْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ**﴾؛ «در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و شد شب و روز، وکشتی‌هایی که در دریا به نفع مردم در حرکتند، و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده، و با آن، زمین را پس از مردنش حیات بخشیده، و انواع جنبندگان را در آن گسترده ساخته، و (همچنین) در وزش بادها و ابرهایی که میان زمین و آسمان قرار گرفته‌اند، نشانه‌هایی است (از ذات پاک خدا و یگانگی او) برای گروهی که عقل خود را به کار می‌گیرند».[۱]

در جای دیگر می‌فرماید: ﴿**لَخَلْقُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ**﴾؛ «آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش انسان‌ها عظیم‌تر است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».[۲]

به این صورت، همگان را به مطالعهٔ اسرار آفرینش در آسمان‌ها و زمین‌ها دعوت می‌کند، همان چیزی که موضوع تمام علوم تجربی است.

---

۱. بقره، آیهٔ ۱۶۴.
۲. غافر، آیهٔ ۵۷.

در جای دیگر می‌فرماید: ﴿**وَفِی الْأَرْضِ آیَاتٌ لِّلْمُوقِنِینَ وَفِی أَنفُسِکُمْ**﴾؛ «در زمین نشانه‌هایی است برای آن‌ها که اهل یقین‌اند و در وجود خود شما نشانه‌های فراوانی از عظمت خداست».[۱]

این‌گونه، همگان را به علم تشریح و فیزیولوژی انسانی دعوت می‌کند و خداشناسی را به آن گره می‌زند.

در جای دیگر، از آثار خدا در عالم گیاهان سخن می‌گوید، می‌فرماید: ﴿**یُسْقَی بِمَاءٍ وَاحِدٍ** ...﴾؛ «همهٔ آنها از یک آب سیراب می‌شوند...».[۲]

اشاره به این‌که چه قدرتی است که از آب و خاک واحد این‌همه ترکیبات مختلف و میوه‌جات گوناگون که هرکدام طعم خاص و آثار ویژهٔ خود را دارد ایجاد می‌کند؟ و این امر ما را به مطالعهٔ تمام مسائل مربوط به گیاه‌شناسی و ساختمان شگفت‌انگیز گیاهان و درختان فرامی‌خواند.

در جای دیگر برای اثبات مسألهٔ معاد، مخاطبان خود را به مطالعهٔ دوران‌های مختلف آفرینش جنین دعوت می‌کند، می‌گوید: ﴿**یَخْلُقُکُمْ فِی بُطُونِ أُمَّهَاتِکُمْ خَلْقاً مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِی ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ**﴾؛ «او شما را در شکم مادرانتان در میان تاریکی‌های سه‌گانهٔ (پوسته

---

۱. ذاریات، آیات ۲۰ و ۲۱.
۲. رعد، آیهٔ ۴.

شکـم، رحـم و کـیسهٔ جـنین) آفـرینشی بـعد از آفـرینش دیگـر می‌بخشد».[۱]

و به همین دلیل علمای اسلام پیشروان علوم تجربی بـوده‌انـد و آن زمان که اروپا در قرون وسطی در خواب غفلت بود، آن‌ها در تمام این علوم پیشرفت‌های فراوانی کرده‌اند وکتاب‌های بسیاری نوشته‌اند.

جابر بن‌حیان، پدر علم شیمی، حسن بن هیثم، پدر علم فیزیک، و بزرگانی در ریاضیات و فلکیات، همچون شیخ بهایی و خواجه نصیرالدین طوسی و افرادی در علم طب، مانند بوعلی سینا و نیز زکریای رازی در علم شیمی، در اسلام پرورش یافته‌اند. درواقـع همهٔ این‌ها از قرآن مجید الهام گرفته بودند که همگان را به مطالعهٔ اسرار آفرینش دعوت می‌کند.

در روایات اسلامی شواهد زیادی بر تشویق به عـلوم تـجربی و اسرار آفرینش داریم، ازجمله در حدیث معروف پیغمبر اکرمﷺ آمده است: «**اطلبوا العلم ولو بالصین**؛ به‌سراغ علم و دانش بـروید هرچند در کشور چین باشد».[۲]

چین در آن زمان، آخرین نقطهٔ آبادِ شناخته‌شدهٔ دنیا بود، آیا در

---

۱. زمر، آیهٔ ۶.
۲. وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۱۴.

کشور چین حوزه‌های علمیه وجود داشت که برای کسب علم دین به آن‌جا بروند یا علوم دیگر؟

و در حدیث معروف امام صادق علیه السلام آمده است: «**لو علم الناس ما في طلب العلم لطلبوه ولو بسفك المهج وخوض اللجج**؛ اگر مردم می‌دانستند چه‌اندازه دانش‌طلبی اهمیت دارد، در راه تحصیل آن جان‌فشانی می‌کردند و در اعماق دریاها نیز فرو می‌رفتند!».[1]

آیا در اعماق دریاها حوزهٔ علمیه وجود دارد یا منبع علوم مربوط به جهان هستی است؟!

* * *

۱. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۸۵.

# ۹

او در یک ایراد دیگر می‌گوید:

**بیشتر آیات قرآن نیازی به تفسیر ندارد و با خواندن می‌توان فهمید، اما در قرآن ابهام نیز فراوان است. این ابهامات دلایل مختلفی دارد ازجمله بی‌نظمی در بیان مطالب...** .

سپس ضمن هتاکی‌های فراوان می‌گوید:

**تخصیص و نسخ هم بر ابهام قرآن افزوده، همچنین عده‌ای از آیات را با مراجعه به سنت نیز نمی‌توان فهمید...** .

* * *

او در آغاز اعتراف می‌کند که بیشتر آیات قرآن نیاز بـه تـفسیر ندارد و همگان آن را به‌خوبی می‌فهمند، سپس چـند مـوضوع را پیش می‌کشد، ازجمله موضوع «نسخ» و «تخصیص».

معلوم نیست نسخ یا تخصیص چه ابهامی بر قرآن می‌افزایـد، مثلاً اگر قرآن بفرماید: ﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ**﴾[1] یعنی به‌طور عام دستور روزه را صادر کند و سپس به آن تخصیص بزند و بگوید: ﴿**فَمَنْ كَانَ مِـنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ**﴾[2] کسی که بیمار یا مسافر باشد روزهٔ خود را افطار می‌کند و بعداً قضا می‌نماید، چه مشکلی پیش می‌آید؟

همچنین سایر تخصیص‌های قرآن که همگی روشن و آفـتابی است.

یا درمورد نسخ، در یک آیه می‌فرماید: ﴿**إِنْ يَكُنْ مِّنْكُمْ عِشْـرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ**﴾[3] در صـورتی کـه حـتی عـدد نـفرات شـما یک‌دهم دشمن باشد به پیکار با آن‌ها برخیزید.

---

۱. بقره، آیهٔ ۱۸۳.
۲. بقره، آیهٔ ۱۸۵.
۳. انفال، آیهٔ ۶۵.

و در آیهٔ دیگر این حکم را منسوخ می‌کند و مـی‌فرماید: ﴿**الْآنَ خَفَّفَ اللهُ عَنكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفاً فَإِنْ يَكُنْ مِّنْكُمْ مِّائَةٌ صَـابِرَةٌ يَـغْلِبُوا مِائَتَيْنِ**...﴾؛ «هم اکنون خداوند به شما تخفیف داد و دانست که در شما نوعی ضعف است؛ بنابرایـن هـرگاه از شـما یکـصد نـفر بـا استقامت باشند بر دویست نفر پیروز می‌شوند».[1] یعنی معیار را دو برابر بودن دشمن می‌گیرد.

کجای این «نسخ» ابـهام دارد؟ نـخست مسألهٔ نـاهماهنگی دو لشکر در حد ده برابر بود، بعد تعدیل شده است به دو برابر.

اما این‌که آیاتی در قرآن باشد که باید به کمک سـنت فـهمیده شود، این نـه‌تنها مشکـلی ایـجاد نـمی‌کند، بـلکه سـبب مـی‌شود مسلمانان نگویند: «**کفانا کتاب الله**» و خود را بی‌نیاز از پیغمبر اکرم و امامان معصوم علیهم‌السلام ندانند.

و این سخن که آیاتی وجود دارد که حتی با مراجعه به سـنت فهمیده نمی‌شود، سخن گزافی است، مطلقاً چنین آیه‌ای در قرآن نیست، خوب بود حداقل یک نمونه را ذکر می‌کرد تا مایهٔ رسوایی نشود.

* * *

۱. انفال، آیهٔ ۶۶.

# ۱۰

این بحث را با اولین نمونه از شاهکارهای علمی این مفسر عالی‌مقام که حتی قرآن را ظاهراً روخوانی هم نکرده، دربارهٔ آنچه او خطاهای علمی قرآن نامیده ادامه می‌دهیم.

ایراد دیگر او ـ که آن را ایراد علمی بر قرآن نامیده ـ این است:

**اوّلاً قرآن در آیهٔ ۸ سورهٔ سجده، منی را آب پستی معرفی کرده: ﴿ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ﴾؛ «سپس نسل او (انسان) را از چکیدهٔ آبی پست مقرر کرد»، ولی امروز مشخص شده که منی یکی از برترین پدیده‌های حیاتی است. در هر قطره‌ای از آن میلیون‌ها اسپرم زندهٔ در حال فعالیت، همراه با همهٔ مواد لازم مثل غذا و آب و مواد حفاظتی وجود دارد، اما در گذشته گمان می‌شد که منی آب پست و بی‌ارزش و نفرت‌انگیز است.**

سپس بعد از توهین‌های زشتی، به‌سراغ آیهٔ ۷ سورهٔ طارق می‌رود:

**﴿فَلْيَنظُرْ الْإِنسَانُ مِمَّ خُلِقَ خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ﴾؛ «انسان باید بنگرد که از چه آفریده شده، از آب جهنده‌ای خلق شده که از بین ستون فقرات و استخوان‌های سینه بیرون می‌آید»...**

**امروزه مشخص است که منی در بیضه‌ها ساخته می‌شود و در کیسهٔ منی ذخیره می‌شود و از مجرای ادرار خارج می‌شود و محل ساخت و مسیر خروج آن ربطی به ستون فقرات و سینه ندارد.**

و باز در این‌جا با اهانت‌های مشمئزکننده سخن خود را پایان می‌دهد.

* * *

واژهٔ «مهین» همیشه به‌معنای پست نیست،[1] بلکه چند معنا دارد: ضعیف، کوچک (قلیل) و کم‌ارزش و پست.

---

۱. به کتاب‌های «لسان العرب» و «قاموس» فیروزآبادی که دو کتاب معتبر و معروف در لغت عربی است مراجعه کنید.

شک نیست که از نظر عرف عام در گذشته و امروز، منی یک چیز کم‌ارزش و کم‌قدر است و اگر روی لباس همین ایرادکننده بریزد فوراً آن را می‌شوید و از خود دور می‌کند.

این‌که از نظر علمی ساختمان عجیبی دارد ربطی به مکالمات عرفی ندارد که آن را یک چیز کثیف می‌دانند. آیا این ایرادکننده هرگز حاضر است منی را بردارد و در شیشه‌ای کند و در اتاق پذیرایی خود به‌عنوان یک چیز پرارزش نگه دارد؟ قطعاً چنین نیست. همه منی را به‌عنوان یک شیء کثیف از خود دور می‌کنند.

بحث از مسائل علمیِ مربوط به ساختمان منی، ارتباطی به برداشت‌های عرفی دربارهٔ آن ندارد که دیروز و امروز در آن یکسان است، مگر این‌که انسان بخواهد خوانندهٔ خود را فریب دهد.

آیا ساختمان یک تار مو اهمیت کمی دارد؟ پیاز مخصوص مو که موجب نمو تدریجی و مرتب آن از آغاز طفولیت تا آخرین روزهای عمر می‌شود، غدهٔ چربی مخصوصی که در کنار آن است و مو را چرب می‌کند تا نشکند و مادهٔ رنگینی که در جوانی آن را به رنگ مشکی درمی‌آورد و در پیری رها می‌سازد، همه از مسائل شگفتی‌آفرین است.

ولی این‌ها مانع از آن نمی‌شود که هر هفته سروصورت را اصلاح کنید و موهای اضافی را دور بریزید.

اما شاهکار دیگر او، یعنی خارج شدن منی از میان ستون فقرات و سینه نیز اشتباه روشن دیگری است. اشتباه در این‌جاست که ضمیر «یخرج» (خارج می‌شود) به منی برنمی‌گردد، بلکه به جنین برمی‌گردد. جنین در شکم مادر درواقع میان پشت و سینه است و سپس خارج می‌شود و یا این‌که از پهلو با روش سزارین آن را خارج می‌کنند. شاهد این سخن آن‌که در آیهٔ بعد ضمیری است که آن هم به جنین برمی‌گردد، می‌فرماید: ﴿**إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ**﴾؛ «خداوند تواناست که این انسان را در قیامت بازگرداند» ضمیر «رجعه» به منی برنمی‌گردد.

نتیجه آن‌که قرآن می‌فرماید: انسان از میان سینه و پشت خارج می‌شود و در قیامت نیز خداوند او را برمی‌گرداند؛ یعنی قیامت شبیه یک تولد ثانوی است. اشتباه در مرجع ضمیر، سبب این اشتباه بزرگ شده است.

* * *

نامبرده فصلی را در کتاب خود با عنوان «خطاهای نوشتاری» در قرآن مجید، آورده که مملو از اشتباهات ادبی است و نشان می‌دهد که او از علم صرف و نحو کاملاً بیگانه است. به‌علاوه هرچه توانسته توهین و بی‌ادبی به پیامبر اسلام ﷺ و قرآن کرده که نشانهٔ عقده‌ای بودن یا مأموریت خاص اوست.

او ادعا می‌کند که مدتی درس حوزوی خوانده و در علوم حوزوی صاحب‌نظر شده است! حال آن‌که از ابتدایی‌ترین دروس حوزوی، یعنی ادبیات عربی بی‌اطلاع است. برای نمونه ۱۰ مورد از آنچه را که او به‌عنوان خطاهای نوشتاری در قرآن مجید ذکر کرده، به ترتیب و بدون گزینش می‌آوریم. بقیه را نیز خود شما بر آن قیاس کنید.

**۱. در آیهٔ ۱۶۲ سورهٔ نساء ﴿لَّكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي**

**الْعِلْمِ...﴾ می‌گوید. چرا اسم «لکن» مرفوع است؟ باید منصوب باشد، به‌صورت «لکن الراسخین فی العلم» باشد.**

او از این قاعدهٔ نحوی بی‌خبر بوده که «لکنَّ» هنگامی که تشدید خود را از دست می‌دهد، دیگر خبر خود را منصوب نمی‌کند و در آیهٔ شریفه «لکن» بدون تشدید نون است (دقت کنید).

آیات دیگری در قرآن مجید نیز به همین صورت آمده است، یعنی «لکن» با نون مخفف است و اسم آن مرفوع می‌باشد، مانند آیهٔ ۱۶۶ سورهٔ نساء ﴿لَكِنِ اللهُ يَشْهَدُ ...﴾ و آیهٔ ۸۸ سورهٔ توبه ﴿لَكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ...﴾.

* * *

**۲. ﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ در آیهٔ ۵۹ سورهٔ اعراف صحیح نیست، باید «قریبة من المحسنین» به‌صورت مؤنث باشد زیرا «رحمت» مؤنث است.**

او نمی‌داند که «رحمت» مؤنث مجازی است و عرب درمورد مؤنث مجازی گاه ضمیر مذکر و گاه ضمیر مؤنث می‌آورد. ناآگاهی از قواعد علم نحو، کار دست او داده است.

* * *

**۳. چرا در آیهٔ ۶۲ سورهٔ بقرهٔ قرآن مجید آمده است:**

**﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ...﴾؟ در این‌جا اسم «إنَّ» و آنچه بر آن عطف شده به‌صورت منصوب است، ولی در آیهٔ ۶۹ مائده می‌گوید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى ...﴾ یعنی «صابئون» به‌صورت مرفوع آمده با این‌که عطف بر اسم «إنَّ» می‌باشد.**

محققین این سؤال را پاسخ روشنی داده‌اند و گفته‌اند که صابئون در آیهٔ دوم عطف نیست، بلکه مبتدا برای خبر مقدّری است، یعنی درواقع چنین است: «والصابئون والنصاری كذلك» بنابراین جملهٔ معترضه‌ای بین اسم إنَّ و خبر آن واقع شده و از این قبیل جمله‌های معترضه در کلام فصحا و بلغا فراوان دیده می‌شود.

بنابراین معنای آیه چنین می‌شود: «کسانی که ایمان آورده‌اند و یهودیان، همچنین ستاره‌پرستان و نصاری، اگر ایمان به خدا و روز قیامت بیاورند و عمل صالح انجام دهند، نه ترسی دارند و نه غمی».

* * *

**۴. در آیهٔ ۶۵ توبه ﴿وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا﴾ باید «خضتم كالذين خاضوا» باشد.**

او نمی‌داند که «کالذی» در این‌جا به‌جای مفعول است نه این‌که

موصول باشد و «خاضوا» صلهٔ آن. و درواقع معنای آیه این است: «وخضتم مثل ما خاضوا» و در این صورت «الذی» باید مفرد باشد.

* * *

**۵. در آیهٔ ۲۷ سورهٔ حدید ﴿وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا﴾ چرا «رهبانية» منصوب شده در حالی که مبتداست؟ باید مرفوع باشد.**

گویا او «**قاعدهٔ اشتغال**» را که یک قاعدهٔ ادبی در علم نحو است اصلاً نشنیده است. بر طبق این قاعده، گاه مفعول مقدم می‌شود وفعل بعد از آن با ضمیر آن مفعول «اشتغال» پیدا می‌کند و از تأثیرگذاری بر مفعول مقدم بازمی‌ماند. بزرگان علم نحو گفته‌اند: در این‌جا می‌توان آن مفعول مقدم را که نمی‌تواند با فعلی که بعد از آن است منصوب شود با فعل مقدّر مشابهی منصوب کرد. بنابراین تقدیر آیه چنین می‌شود: «ابتدعوا رهبانية ابتدعوها ما كتبنا عليهم» درواقع آیه به‌صورت اجمال و تفصیل است، نخست می‌گوید: این‌ها رهبانیتی را بدعت گذاشته‌اند؛ بعد توضیح می‌دهد: رهبانیتی را که آن‌ها بدعت گذاشته‌اند، ما هرگز بر آن‌ها ننوشته بودیم (دقت کنید).

* * *

**۶. در آیهٔ ۲۲ سورهٔ اعراف چرا ﴿عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ﴾**

**آمده؟ باید «عن تلك الشجرة» به‌صورت مفرد بیاید، زیرا شجره مفرد است.**

او از این نکتهٔ مسلّم غافل شده که در اسماء اشاره بخشی از آن ناظر به مشارالیه است و بخشی از آن ناظر به تعداد مخاطبین. «تلک» اشاره به شجره است و «کما» اشاره به آدم و حواست که مخاطب این جمله هستند.

* * *

۷. شبیه همین اشتباه را درمورد آیهٔ ۴۳ سورهٔ اعراف کرده، می‌گوید:

**چرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَنُودُوا أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ﴾ باید «تلك الجنة» باشد.**

او از این مسأله به‌کلی بیگانه است که «تلک» اشاره به «جنة» و «کم» اشاره به مخاطبین است که اهل بهشت‌اند و جمع هستند، اگر مخاطب مفرد بود «تلک الجنة» گفته می‌شود.

* * *

**۸. در آیهٔ شریفهٔ ۲۶ سورهٔ احزاب، قرآن گفته است: ﴿فَرِيقاً تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقاً﴾. این دو جمله با فعل مضارع است با این‌که افعال قبل از آن ماضی است و هماهنگ نیستند.**

او براثر بی‌اطلاعی از قواعد عربی نمی‌دانسته که این‌گونه جمله‌ها بیان حال است و به‌اصطلاح، حکم «ماضی نقلی» را در فارسی دارد و معنایش این است که «می‌کشتید» و «اسیر می‌کردید»، درست مانند آیات دیگر قرآن که می‌گوید: ﴿**كُنْتُمْ تَتَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ**﴾[1] با این‌که «کنتم» فعل ماضی است «تمنون» فعل مضارع است و نتیجه‌اش همان ماضی نقلی در زبان فارسی ماست، یعنی شما چنین بودید که مر را تمنا می‌کردید.

* * *

**۹. در آیهٔ ۱۹ حج ﴿هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا﴾ چرا «خصمان» تثنیه است و «اختصموا» به صیغهٔ جمع؟**

وی مانند همیشه غافل و بی‌خبر بوده که خصمان اشاره به دو گروه از مخالفان است و دو گروه را هنگامی که به هم ضمیمه کنیم جمع می‌شود، ولذا صیغهٔ جمع به کار برده شده است.

* * *

۱۰. همین اشتباه بزر را دربارهٔ آیهٔ ۹ سورهٔ حجرات تکرار کرده است:

**﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا﴾. «طائفتان» تثنیه است چرا «اقتتلوا» ضمیر جمع دارد؟**

---

۱. آل عمران، آیهٔ ۱۴۳.

روشن است که کلمهٔ «طائفه» اشاره به یک مجموعه است و دو مجموعه به اضافهٔ یکدیگر، یک جماعت بزر را تشکیل می‌دهد و ضمیر جمع را می‌توان درمورد آن‌ها به کار برد.

بزرگان ادبیات عرب تصریح کرده‌اند که در این‌گونه موارد، هم می‌توان لفظ را در نظر گرفت که تثنیه است و هم معنا را در نظر گرفت که جمع است و ضمیر جمع آورد.

این بود ۱۰ نمونه‌ای (از اول تا شمارهٔ دهم) که مورد ایراد او واقع شده است، ولی بی‌اطلاعی و بی‌خبری، کار دست انسان می‌دهد و در مقوله‌هایی وارد می‌شود که جز شرمندگی نتیجه‌ای ندارد.

باقی مواردی نیز که ذکر کرده، همه همین‌گونه است و به نظر می‌رسد پرداختن به همهٔ آن‌ها اتلاف وقت است.

ذکر این نکته نیز لازم است که بعید است همین مقدار هم از خود او باشد، ممکن است از هاشم العربی و غیر او باشد.

* * *

در این‌جا نکتهٔ مهم دیگری وجود دارد و آن این‌که فرض می‌کنیم این‌ها برخلاف قواعد عربیت موجود است، آیا این قواعد و علم نحو، از زمان حضرت آدم علیه‌السلام تدوین شده یا بعد از نزول قرآن و در زمان امیرمؤمنان علی علیه‌السلام؟

به عبارت روشن‌تر، این علم برگرفته از قرآن و اشعار معروف عرب و امثال آن است، آیا قرآن را باید تابع قواعد و پیرو ابوالاسود دوئلی و سیبویه دانست، یا قواعد را باید با قرآن تطبیق داد؟ قرآنی که هم معتقدان و هم منکران، آن را یک متن فوق‌العاده فصیح می‌دانند.

به‌یقین باید قواعد را از این متون عربی خالص فصیح برگرفت، حتّی اگر استثنائاتی در متون باشد، باید قواعد را اصلاح کرد، نه متون را، اما همان‌گونه که دیدیم هماهنگی حاصل است.

## آن‌ها که قدر قرآن را می‌دانند

دربرابر این حق‌نشناسان ناآگاه، افرادی آگاه حتی از غیر مسلمانان هستند که دربارهٔ عظمت قرآن داد سخن داده‌اند و مرحوم آقای «حسین عبداللهی خورْوَش» نام دو هزار نفر از آن‌ها را در کتاب خود جمع‌آوری کرده است.

در دنیای عرب نیز این قبیل افراد فراوان‌اند. در ذیل، نمونهٔ آن را برای حُسن ختام می‌آوریم.

«**شبلی شمیل**»، دانشمند و فیلسوف معروف مسیحی لبنانی که از طرفداران نهضت عربی بود، نخست در بیروت از دانشگاه آمریکایی فارغ التحصیل شد، سپس برای فراگرفتن طب به پاریس

رفت و بعد از پایان تحصیلات خود به مصر آمد و در قاهره ساکن شد و مجلهٔ المستقبل را منتشر ساخت. او از طرفداران جدایی دین از سیاست بود و بعضی او را «مادی مسلک» می‌دانند و می‌گویند که به عقاید مسیحیت هم پشت کرده است. در مجلهٔ الحیات شرح مبسوطی از فعالیت‌های فرهنگی او آمده است.

به هر حال او نامهٔ تاریخی مهمی به «محمد رشید رضا»، دانشمند معروف مصری صاحب **المنار** نوشته که ترجمه‌اش چنین است.

تو به محمد به‌عنوان یک پیامبر نگاه می‌کنی و بزرگش می‌دانی و من به او به‌عنوان یک انسان نگاه می‌کنم و بزر ترش می‌دانم! و ما و شما هرچند از نظر اعتقادات دینی اختلاف آشکار داریم، ولی عقل و عقلانیت و اخلاص در گفتار، جامع ما و شماست و این بهترین وسیلهٔ دوستی ما و شماست.

و بهتر است حق را بگویم (آنگاه این اشعار مشهور را برای او می‌نویسد):

**دع من محمد فی سدی قرآنه**

**ما قد نحاه للحمة الغایات**

**انی وان اك قد کفرت بدینه**

**هل اکفرن بمحکم الایات؟**

**او ما حوت فی ناصع الالفـاظ مـن**

**حکـــم روداع للـــهوی وعـــظات**

**وشـــرایـــع لو انـــهم عـــقلوا بـــها**

**مـــــا قـــیدوا العـــمران بـــالعادات**

**نـــــعم المـــــدبر والحکـــیم وانـــه**

**رب الفـصاحة مـصطفی الکـلمات**

**رجل الحجا رجل السیاسة والدهـاء**

**بـطل حـلیف النـصر فـی الغـارات**

**بـــبلاغة القـــرآن قـد غـلب النـهی**

**وبســـــیفه انـــهی عـــلی الهـــامات**

**من دونـه الابـطال فـی کـل الوری**

**مـــــن ســـــابق او حـــاضر او آت**

بگذر از این‌که محمد تار و پود قرآن خود را با اهداف مهمی گره زده است.

من هرچند به دین او ایمان نیاورده‌ام، ولی آیا می‌توانم به آیات محکم قرآن او کافر شوم؟

یا به آنچه الفاظ زیبای آن، مواعظ و حکمت‌هایی دربردارد که انسان را از هوی‌پرستی بازمی‌دارد

و احکامی که اگر آن را به‌خوبی دریابند در عمران کشـورهای

خود گرفتار عادت‌ها نمی‌شوند (و به پیش می‌تازند)؟

او بهترین مدبّر و حکیم و خداوندِ فصاحت و برگزینندهٔ کلمات زیبا و پرمحتوا بود.

او مرد عقل، مرد سیاست و زیرکی بود، قهرمانی که در تمام میدان‌های نبرد بر دشمن پیروز شد.

با بلاغت قرآن عقل‌ها را تسخیر کرد و با شمشیرش بر مغز دشمنان کوبید.

تمام قهرمانان جهان در زیر دست او هستند. نه‌تنها گذشتگان، بلکه حاضران و آیندگان!

* * *

این است طرز فکر کسی که با قرآن مجید آشناست و آن بود طرز فکر بی‌خبران هتّاک و زشت‌گو.

والسّلام علیکم ورحمةالله وبرکاته

آخر رمضان المبارک ۱۴۳۶

۱۳۹۴/۴/۲۶